



## خاطره

صحنه‌ای دردناک  
از شرط بندی شیطانی

سرهنگ عابدی

کارآگاه یازنشته پلیس آگاهی

۳۰ سالگی می‌شود ۳ پسر جوان که به خاطر یک شرط بندی، جنایتی را رقم زده بودند از ذهنم خارج نمی‌شوند.

مردی برای رفتن به سرکار از خانه‌اش خارج شده بود و در حالی که خانواده‌اش چشم‌انتظار برگشتن او بودند با جسد خون‌آلودش روبه‌رو شدند.

زمستان سال ۷۰ بود. گزارش شد که یک مرد به طرز مرموزی گم شده است، باید از تهران به آنجا می‌رفتم، شنیدم مرد گمشده امیر نام دارد، به خانه‌شان رفتم تا تحقیق کنیم، وقتی وارد خانه شدم، زن جوانی را با ۴ بچه قد و نیم قد دیدم که نگران شوهرش بود. امیر مسافرخشی می‌کرد و آخرین بار مثل همیشه خانه‌اش را برای کار ترک کرده بود اما این بار دیگر برگشته بود.

با یکی از مأموران پلیس محلی همه جا را که احتمال داده می‌شد امیر را در آنجا دیده باشند به دنبال او رفتم، هنوز یک روز نگذشته بود که جسد امیر توسط چوپانی در بیابان‌های اطراف شهر پیدا شد. امیر کشته شده بود، جسد خونریزی شدیدی داشت و آثار کشیده شدنش را روی زمین دنبال کردیم. متوجه شدیم مرد جوان نزدیک به ۳ کیلومتر خودش را روی زمین کشیده و سعی داشته خودش را به کنار جاده برساند اما در همان میان راه از سرما و خونریزی زیاد از نفس افتاده است.

خیلی متأثر شدم، لحظاتی که امیر سعی کرده بود نجات پیدا کند چه تصاویری در ذهنش می‌چرخید حتما یاد همسر و بچه‌هایش بود. به آژانس می‌گفتم که امیر در آن مسافرخشی می‌کرد، رفتم.

صاحب آژانس گفت که آخرین بار ۲ جوان برای گرفتن ماشین به آژانس آمده‌اند و راننده‌شان امیر بود اما او رفت و دیگر برگشت. شکی نبود که امیر توسط دزدان ماشین کشته شده است و خیلی زود دوربین مداربسته آژانس را بازیابی کردیم، چهره ۲ جوان مظنون پیش چشم مان بود. در ادامه چند دوربین مداربسته دیگر که در نزدیکی آژانس بود را بازیابی کردیم و صحنه عجیبی روبه‌رویمان قرار گرفت.

در فیلم دیدیم ۲ پسر جوان از یک نیشان آبی‌رنگ پیاده شده‌اند و همین سرخ خوبی بود. شماره پلاک نیشان آبی رنگ را در سیستم ثبت کردم و خیلی زود صاحب خودرو را شناسایی کردیم.

وقتی نزد او رفتم شنیدم وانت دست بردارش بوده و از ماجرای قتل هیچ اطلاعی ندارد.

صاحب نیشان را در بازداشت نگه داشتیم تا به برادرش حرفی بزند سپس به سراغ پسر جوان که در یک کارگاه سدسازی کار می‌کرد رفتم و حمید را که یک جوان قوی هیکل و قد بلند بود، دستگیر کردیم.

حمید حرفی نمی‌زد، خیلی جفر بود و نمی‌خواست اعتراف کند، تصمیم گرفتیم برای برترسانم.

درست به یاد دارم که ظهر بود و صدای آذان شنیده می‌شد و حمید روی زمین در اتاق پلیس آگاهی نشسته بود، آرام به سمتش رفتم و گفتم من مشکلی ندارم اعتراف نکنی ولی بزرگان طایفه مردی که به قتل رسانده‌ای از من خواسته‌اند که تو را در اختیار آنها قرار بدهم و با توجه به اینکه اعتراف نمی‌کنی خواستم که بازپرس پرونده تو را آزاد کند، من به ناچار تو را تحویل آن طایفه خواهم داد.

حمید می‌دانست اگر اعتراف نکند و دست طایفه امیر ببقند خوش را می‌ریزند، لحظاتی سکوت کرد و من نیز آرام به سمت در خروجی رفتم که ناگهان حمید گفت همه چیز را می‌گویم ولی بیاور کنبد من قاتل نیستم.

همین کافی بود تا ارتباطم را با حمید بیشتر کنم. به سرعت خودم را به او رساندم و گفتم می‌دانم تو قاتل نیستی! به خاطر همین می‌خواهم بگویم چه اتفاقی افتاده که خانواده مقتول تو را به عنوان قاتل اعدام نکنند.

حمید در اعترافاتش گفت: وقتی از سربازی ترخیص شدم همراه ۲ همدمتی‌ام که یکی از آنها سرباز فراری بود برای کار به کارگاه سدسازی رفتم و در آنجا مشغول به کار شدیم.

او در همین پاتوق‌های کارگری با دوستانش گل می‌کشید و خیلی زود هر ۳ شیشه‌ای می‌شوند.

حمید گفت که یک روز در کارگاه از یکی از همشهری‌هایمان که ماشین داشت خواستیم ما را تا شهر برساند که مخالفت کرد و همانجا شروع به کل کل کردیم و در جمع همه شرط بندی کردیم تا یک هفته دیگر خودمان ماشین می‌گیریم و با ماشین به کارگاه می‌رویم. ۳ پسر جوان ابتدا تصمیم گرفته بودند که در نقش مسافر از راننده‌ها زورگیری کنند تا پول یک خودرو را به دست بیاورند اما ترسیده بودند و با همفکری تصمیم گرفته بودند یک ماشین بدزدند.

در اعترافات حمید مشخص شد که روز جنایت حمید، ۲ دوستش را با نیشان آبی رنگ بردارش جلوی یک آژانس رسانده و کامران و سعید از راننده آژانس خواسته‌اند آنها را به بیرون شهر برسانند و در مسیر حمید نیز آنها را تعقیب کرده است.

راننده آژانس با تهدید ۲ مسافر از مسیر خارج و به جاده فرعی می‌رود، حمید جلوتر نمی‌رود و منتظر می‌ماند و بعد از دقایقی کامران و سعید با ماشین راننده آژانس به سر جاده می‌آیند ولی هر دو ترسیده بوده‌اند، آنها از حمید می‌خواهند به سراغ راننده آژانس بروند و ببینند زنده است یا مرده؟!

حمید گفت: از ترس ۲ برابر همیشه شیشه کشیده و به سمت محل درگیری با راننده آژانس رفتم اما در میان راه از ترس مسریم و تغییر دادم و پیش دوستانم بازگشته و به دروغ گفتم که هیچ خبری از راننده آژانس نبود.

جالب این بود که حمید روز حادثه آنقدر شیشه کشیده بود که توهمی در ذهنش شکل گرفته و فکر می‌کرد که‌های زیاد گرگ او را دنبال می‌کنند به همین خاطر پیش دوستانش برگشته بود. همین اعترافات کافی بود که با یک تیم پلیسی در کهگیلویه و بویراحمد، کامران و سعید در کارگاه سدسازی دستگیر کنیم. ۲ پسر جوان وقتی دیدند دوستانشان به ماجرای سرقت و زورگیری اعتراف کرده و داستان‌سرایان‌هایشان بی‌فایده است به قتل اعتراف کردند.

کامران در اعترافاتش گفت که ما قصد سرقت خودرو را داشتیم اما راننده مقاومت می‌کرد و می‌گفت ۴ تا بچه دارم و قسم می‌داد که خودرویش را سرقت نکنیم. کلی شیشه کشیده بودیم و حالت عادی نداشتم به همین خاطر چند ضربه چاقو به او زدیم و ماشینی را دزدیدیم. بعد از سرقت هم از حمید خواستیم به سراغ مقتول بروند و ببینند زنده است یا مرده؟! که بعد از دقایقی کامران آمد و گفت که راننده نیست، ما هم فکر کردیم زنده مانده و فرار کرده است. یادم می‌آید که ۳ جوان به خاطر یک اشتباه و شرط بندی در برابر اتهام قتل عمد قرار گرفته بودند و اگر حمید به سراغ راننده خودرو می‌رفت شاید او زنده می‌ماند.

این پرونده هم بسته شد و به تهران بازگشتم و بعد از یک روز استراحت وقتی به محل کارم رفتم در برابر یک پرونده کلاهبرداری عجیب و پیچیده قرار گرفتم.

می‌کنید! یکی از دزدان هم می‌گفت چرا باید سرقت مسلحانه کنیم، وقتی در چند ساعت پرسه زنی می‌توانیم چندین موبایل بچاپیم یا با تهدید چاقو زورگیری کنیم و به راحتی روزانه میلیون‌ها درآمد داشته باشیم با ریسک کمتر بازداشت، چرا خودمان را به دردسر بیندازیم!

مجرمان محاسبه‌گر می‌دانند در صورت بازداشت می‌توانند طوری اعتراف کنند که سرقت‌شان ارزش ریالی کمتر از ۲۰ میلیون تومان داشته باشد و طبق قانون زیر این مبلغ زندان ندارد و فقط رد مال دارد! از سوی دیگر این دسته از مجرمان می‌دانند بعد از بازداشت، زندان کمی تحمل می‌کنند و با ناله و واسطه‌گری اعضای خانواده‌شان بویژه مادران‌شان می‌توانند از دل رحمی مالباختگان استفاده کنند و با پرداخت یک دهم درآمدشان از سرقت‌ها رضایت بگیرند و پس از آزادی باز سراغ سرقت‌هایشان بروند.

این چرخه اشتباه ادامه خواهد یافت چرا که قوانین مجازات نه تنها به روز نشده‌اند بلکه با سیاست زندان‌داری برخی از قوانین کار را برای مجرمان راحت‌تر کرده است که مهم‌ترین آنها عدم مجازات زندان برای سرقت‌هایی با ارزش کمتر از ۲۰ میلیون تومان است و مهم‌ترین آنها اینکه یک مجرم اگر جرمی را بیش از یک بار مرتکب شود به خاطر تکرار جرم بیشتر مجازات نمی‌شود یعنی اگر یک بار زورگیری کند یا ۲۰ بار فرقی ندارد و به خاطر یک‌بار زورگیری محاکمه و محکوم می‌شود که البته رضایت گرفتن از مالباخته‌ها پروسه‌ای است که باید رعایت شود و طبق آنچه به بالا اشاره شد به راحتی رضایت می‌گیرند.

به نظر می‌رسد برای کنترل جرایمی مانند زورگیری که تنها وسایل مورد نیازش موتور، چاقو و گاهی سلاح گرم است و می‌تواند باسد امنیت به مجرمان بدهد، باید قوانین به روز شوند تا مجرمان محاسبه‌گر با خیالی آسوده و عدم نگرانی از سنگین بودن مجازات با منوبی باز، جرم مرتکب نشوند و مردم با احساس امنیت در هر ساستی از شبانه‌روز و در هر نقطه و خلوت و شلوغ در شهر تردد کنند.



مجرمان محاسبه‌گر، دغدغه اصلی احساس امنیت!

## پلیس‌پرونده عجیب

## کاهش سرقت‌های مسلحانه

پرسه‌زنی در خیابان‌ها به زاغ‌زنی موبایل‌های گرانقیمت بویژه آیفون می‌آید از سوی دیگر با توجه به این گوشی‌ها به چند هدف می‌رسند: یک سرقت آسان و کم ریسک با درآمد میلیونی تراز سرقت مسلحانه از بانک‌ها یا کیف‌قاپی! از سوی دیگر در صورت بازداشت مجازات سبک حتی باوجود بارها تکرار یک جرم خواهند داشت!

به قول یک دزد حرفه‌ای وقتی آیفون ۱۳ در جیب‌تان بازی

اما با توجه به کارت‌های بانکی در کمتر کیفی پول نقد به دست می‌آید از سوی دیگر با توجه به ریسک‌پذیری بالا و امکان بازداشت در صحنه‌های سرقت، مجرمان کمتر به سمت کیف‌قاپی می‌روند و تقریباً عادت کرده‌اند مالی را که می‌خواهند بدزدند کامل ببینند و مطمئن باشند در این سرقت چقدر عایدشان می‌شود!

از این رو مجرمان محاسبه‌گر در قالب بدهای یک یا دوموتوره با

چرا که به قول معروف مجرمان همیشه یک گام از پلیس جلوتر هستند! اما مسیر خطرناک‌تر که می‌توان گفت در حال حاضر حس امنیت را از مردم ربوده، زورگیری‌های خیابانی است.

در گذشته کیف‌قاپی بسیار متداول بود چرا که مردم دار و ندارشان را در کیف‌هایشان جا به جا می‌کردند از طلا گرفته تا پول ایرانی و ارز خارجی.

آسان‌تری در دنیای امروزی برای مجرمان وجود دارد که بی‌دغدغه و به راحتی ثروت بادآورده به دست می‌آورند! یکی از این روش‌ها، جرایم دنیای مجازی است که نه تنها آسان و در قالب نامرئی است بلکه در صورت ردیابی شدن مجازات سنگینی ندارد که همین برایشان جذاب است و شاهد افزایش جرایم اینترنتی هستیم. همچنین درصد بسیاری از این جرایم نیز قابل ردیابی نیستند

عجیب‌ترین داستان  
سرقت یک پژو ۲۰۶ در تهران

زهرا علی‌هاشمی / دنبال یک ۲۰۶ خاص می‌گشتم که اصلاً آن روز فکر نمی‌کردیم روی کمر زمین وجود داشته باشد! دزد، ماشین مشتری ما را از جلوی مکانیکی برده بود و ما دو هفته تمام اصلاً از این موضوع خبر نداشتیم! در روز چهاردهم، زمانی که مالک خودرو با ما تماس گرفت که پیگیر آخرین وضعیت تعمیر ماشین‌اش شود، ما دو دستگی و سر خودمان کوبیدیم.

این‌ها را محمد فضلی که مکانیک و مالک یک مغازه مکانیکی در تهران است، بازگو می‌کند. او یک دودکی به مکانیکی که حرفه پدری‌اش است، علاقه‌مند شده و در همین زمینه نیز تحصیل کرده است.

او می‌گوید: «ماجرای از روزی شروع می‌شود که من و برپسندام در مکانیکی، مثل کسانی که با باز کردن یک وسیله الکترونیکی، در آخر چند بیج اضافه روی دست‌شان می‌ماند، در پایان کار، این ماشین‌هایی که برای تعمیر پذیرش کرده بودیم، سوئیچ اضافه پیدا کردیم!» اینها را می‌گوید و آه‌آه‌آه‌ها می‌خندد که گویی مایه‌ترین خاطره دوران حرفه‌ای‌اش را بازگو کرده است.

این مکانیک در ادامه می‌افزاید: «ما کامران را به‌صورت مجموعه‌ای انجام می‌دهیم و پذیرش خودرو در مکانیکی‌مان به گونه‌ای است که بعضی وقت‌ها حساب ماشین‌های پذیرش شده دست‌مان در می‌رود. یک بار حدود ۱۱ الی ۱۲ خودرو را برای تعمیر تحویل گرفتیم. رفته رفته، این خودروها را تعمیر و به مالکان‌شان تحویل دادیم. در نهایت، دیدیم که یک سوئیچ اضافه روی دست‌مان مانده است! نمی‌دانستیم برای کیست! اصلاً نمی‌دانستیم از کجا آمده است! پرسندام هم از چرابی وجود این سوئیچ اضافه خبری نداشتند. فضلی می‌گوید: «بعد از دو هفته که ما با سوئیچ اضافه مواجه شده بودیم، یک مشتری با ما تماس گرفت و چوبی‌ای رونده تعمیر ماشین‌اش شد. از او مشخصات ماشین را پرسیدیم و خاطرمند آمد که...»

به اینجای ماجرا که می‌رسد، می‌خندد و می‌گوید: «این خاطره اکنون برای ما شیرین است و به آن می‌خندیم. نمی‌دانید در آن لحظات چقدر زحمان برپیمان به سختی می‌گذشت و تلخ بود و صاحب خودرو، مشخصات ماشین را داد و ما دیدیم که همان دو هفته پیش، همراه سایر ماشین‌ها، این ۲۰۶ را تحویل گرفته‌ایم. از آنجایی که سرمان حسایی شلوغ بود، ماشین را بیرون پارک کرده بودیم و به کلی بادم‌ان رفته بود که وقتی یکی از ماشین‌ها را تحویل دادیم، ۲۰۶ بخت برگشته را به داخل مکانیکی بیاوریم. وقتی سشت‌مان

خبردار شد که چنین خطایی کرده‌ایم، دیگر دیر شده بود. هرچه گشتم ماشین را پیدا نکردیم و کمر زمین وجود داشته باشد! دزد، ماشین مشتری ما را از جلوی مکانیکی برده بود و ما دو هفته تمام اصلاً از این موضوع خبر نداشتیم! در روز چهاردهم، زمانی که مالک خودرو با ما تماس گرفت که پیگیر آخرین وضعیت تعمیر ماشین‌اش شود، ما دو دستگی و سر خودمان کوبیدیم.

این‌ها را محمد فضلی که مکانیک و مالک یک مغازه مکانیکی در تهران است، بازگو می‌کند. او یک دودکی به مکانیکی که حرفه پدری‌اش است، علاقه‌مند شده و در همین زمینه نیز تحصیل کرده است.

او می‌گوید: «ماجرای از روزی شروع می‌شود که من و برپسندام در مکانیکی، مثل کسانی که با باز کردن یک وسیله الکترونیکی، در آخر چند بیج اضافه روی دست‌شان می‌ماند، در پایان کار، این ماشین‌هایی که برای تعمیر پذیرش کرده بودیم، سوئیچ اضافه پیدا کردیم!» اینها را می‌گوید و آه‌آه‌آه‌ها می‌خندد که گویی مایه‌ترین خاطره دوران حرفه‌ای‌اش را بازگو کرده است.

این مکانیک در ادامه می‌افزاید: «ما کامران را به‌صورت مجموعه‌ای انجام می‌دهیم و پذیرش خودرو در مکانیکی‌مان به گونه‌ای است که بعضی وقت‌ها حساب ماشین‌های پذیرش شده دست‌مان در می‌رود. یک بار حدود ۱۱ الی ۱۲ خودرو را برای تعمیر تحویل گرفتیم. رفته رفته، این خودروها را تعمیر و به مالکان‌شان تحویل دادیم. در نهایت، دیدیم که یک سوئیچ اضافه روی دست‌مان مانده است! نمی‌دانستیم برای کیست! اصلاً نمی‌دانستیم از کجا آمده است! پرسندام هم از چرابی وجود این سوئیچ اضافه خبری نداشتند. فضلی می‌گوید: «بعد از دو هفته که ما با سوئیچ اضافه مواجه شده بودیم، یک مشتری با ما تماس گرفت و چوبی‌ای رونده تعمیر ماشین‌اش شد. از او مشخصات ماشین را پرسیدیم و خاطرمند آمد که...»

به اینجای ماجرا که می‌رسد، می‌خندد و می‌گوید: «این خاطره اکنون برای ما شیرین است و به آن می‌خندیم. نمی‌دانید در آن لحظات چقدر زحمان برپیمان به سختی می‌گذشت و تلخ بود و صاحب خودرو، مشخصات ماشین را داد و ما دیدیم که همان دو هفته پیش، همراه سایر ماشین‌ها، این ۲۰۶ را تحویل گرفته‌ایم. از آنجایی که سرمان حسایی شلوغ بود، ماشین را بیرون پارک کرده بودیم و به کلی بادم‌ان رفته بود که وقتی یکی از ماشین‌ها را تحویل دادیم، ۲۰۶ بخت برگشته را به داخل مکانیکی بیاوریم. وقتی سشت‌مان

## قاتل فراری تسلیم پلیس شد

عاقبت جنایت آمیز  
دعوی دختر و پسر در جاده چالوس

دعوی دختر و پسری در جاده چالوس کافی بود تا جنایتی تلخ رخ بدهد و پسر جوانی بخاطر خشک‌آبی و حس کینه‌جویانه خود را در چند قدمی مجازات مرگ قرار دهد.

به گزارش خبرنگار «ایران»، صبح دیروز مرد جوانی که پس از ارتکاب جنایت در جاده چالوس متواری شده بود با پای خودش و به همراه لالایش به دایره جنایی پلیس آگاهی استان البرز رفت و به جرمی که مرتکب شده بود اعتراف کرد.

کارآگاهان جنایی که پیش‌تر در این متهم متواری رازده بودند خیلی زود او را بازداشت کرده و پس از بازرجویی و تکمیل پرونده به دادسرای جنایی منتقل کردند. بازپرس محمد عنبری که بازپرس شعبه یکم دادسرای جنایی کرج کشیک همین پرونده بود درباره اظهارات متهم به خبرنگار «ایران» گفت: متهم جوان اگرچه به جرمش که قتل عمد است اعتراف کرده اما مدعی است به خاطر مصرف مشروبات الکلی قبل از ارتکاب جنایت اختیار از دست داده و هیچ اختیاری نداشته است.

عنبری گفت: اگرچه متهم برای دفاع از اتهامش چنین موضعی را مطرح کرده است اما طبق قوانینی که در قانون مندرج شده ضوابطی برای پذیرفتن چنین دفاعی در نظر گرفته شده است.

بنا بر این متهم بازداشت شده به پزشکی قانونی منتقل شده و همچنین با توجه به تحقیقاتی که به عمل آمده متهم و دوستانش مقدار معینی مشروب مصرف کرده‌اند که این میزان نمی‌تواند تأثیری در سلب اختیار آنها در وقوع بزه داشته باشد. همان طور که قبل از این متهم ۲ متهم دیگر تحت آزمایش قرار گرفته‌اند. قاضی عنبری تأکید کرد، درست است که مشروبات الکلی در رفتار افراد تأثیر می‌گذارد اما نمی‌توان با این حربه از جنگال قانون فرار کرد. وی درباره صدور کیفرخواست این پرونده جنایی نیز گفت: پس از گزارش نتایج پزشکی قانونی درباره معاینه جسد و سایر موضوعات مربوط به انحصار وراثت و درخواست اولیای دم صدور

کیفرخواست انجام خواهد گرفت.

به گزارش «ایران» این پرونده جنایی از ساعت ۸ بامداد جمعه ۱۸ فروردین به دنبال تماس با پلیس ۱۱۰ شروع شد. کارآگاهان وقتی به صحنه جنایت در محدوده ابتدایی جاده چالوس رسیدند با صحنه دلخراش پیکر خونین مرد ۵۱ساله‌ای روبه‌رو شدند که اندام‌های فوق‌العادی‌اش در اثر فرود آمدن چرخ‌های خودرو له شده و پوست دست‌ها و صورت در اثر کشیدگی روی آسفالت کنده شده بود. آثار به جا مانده روی چرخ‌های خودروی برلیانس که در حاشیه جاده پارک شده بود و لکه‌های خون مقتول که به دنبال کشیده شدن پیکرش درشعاع ۲۰۰ متری روی زمین به جا مانده بود خیلی زود به دست نامیاب و خیلی سریع و در یک چشم برهم‌زدن نگهبان رستوران مازنیار ۲۵ساله به‌عنوان نخستین متهم بازداشتی در این پرونده در بازرجویی‌های مقدماتی مدعی شد ماجرا از وقتی شروع شد که من و دوستم سامیار از تهران به همراه مینا نامزدیم که ساکن کرج است به چالوس آمدیم در بین راه سامیار و مینا شروع به بحث کردند؛ بعد از چند دقیقه درگیری لفظی آنها بالا گرفت برای همین من در ابتدای جاده چالوس حوالی یک رستوران ایستادم و سعی کردم آنها آرام کنم اما دعوی آنها بیشتر شد تا اینکه یکی از کارگران رستوران به طرف ما آمد و با سامیار درگیر شد طوری که انگشتش

خودرو دربیاوریم.